

UNIVERSAL  
LIBRARY

**OU 190151**

UNIVERSAL  
LIBRARY









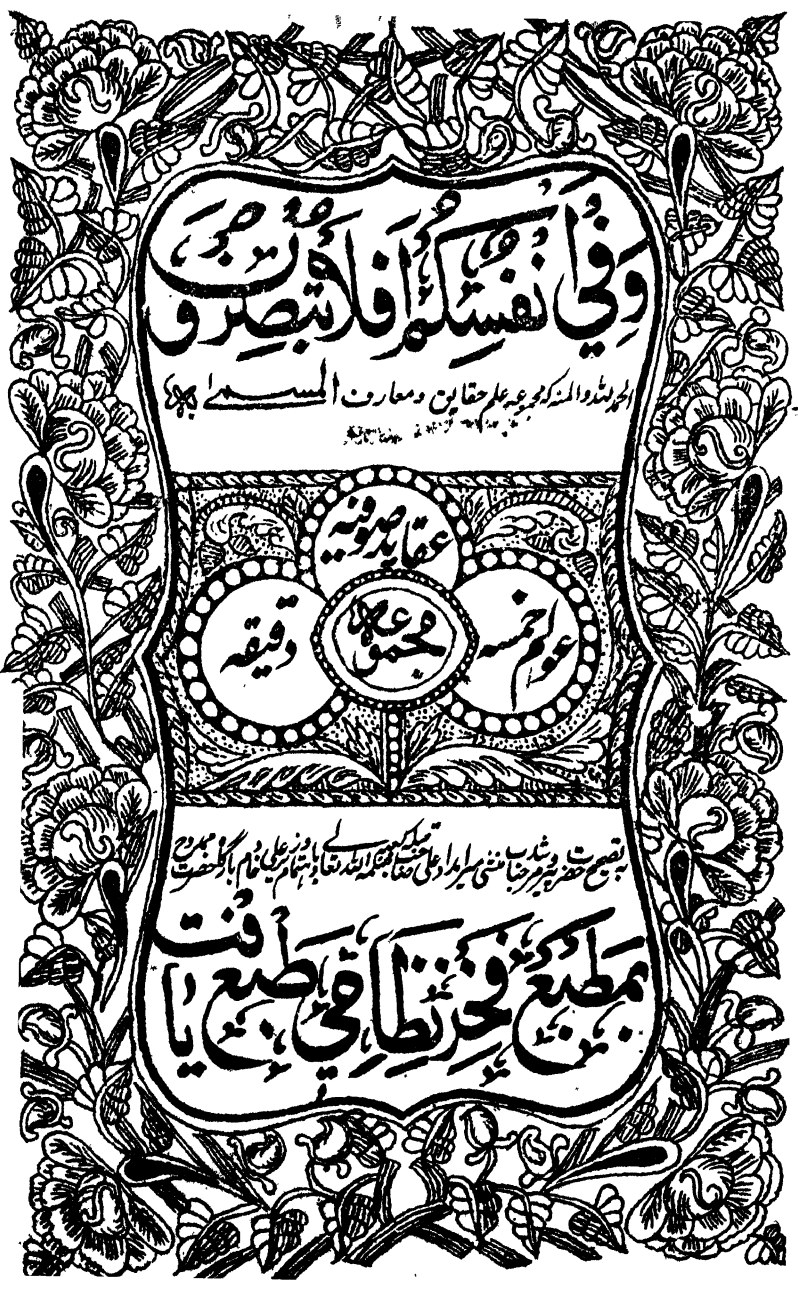
وَفِي نَفْسِكَ إِفَّا تَبْصِرْ

المؤلف: المرحوم العلامة محمد باقر مجلسي  
مطبع: مطبعه دارالكتاب في طهران سنة 1315

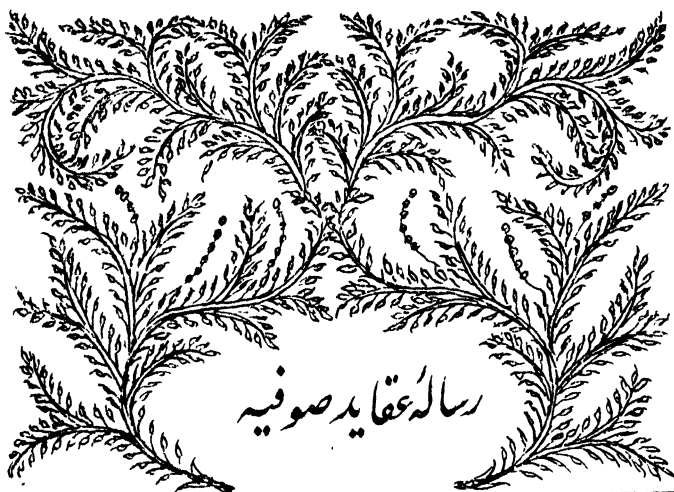


تصحيح وشرح ودرجتي من سید علی رضا علی نقی صاحب کتاب عقاید صوفیه  
بیتبع حضرت میرزا محمد باقر مجلسی

مطبع ودرجتي من سید علی رضا علی نقی صاحب کتاب عقاید صوفیه  
بیتبع حضرت میرزا محمد باقر مجلسی







رساله عقاید صوفیه



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لله رب العالمين والعاقبة للمتقين والصلوة والسلام على  
رسوله محمد وآله واصحابه اجمعين بدان ايعزيز ارشدك الله تعالى في الدارين  
صوفيانيكه قالمين بو حدة الوجود اند بوقتى ووجدانے چنين يافته اند و براين اعتقاد  
داشته اند كه حقيقت حق سجانة تعالى وجود هست و آن وجود من حيث الحقيقت متعين است  
بل وجود مطلق است بآن معنى كه آن وجود وجود است باعتبار حقيقت نه اورا قيد خاص است  
و نه قيد عام و نه اورا قيد اطلاق است نه قيد تقدير و آن وجود خود منقلب نگردهد لان فيه اتصاف  
النقيض بالنقيض او اتحادها و هما محالان لان فيه انقلاب الحقائق و اين محال است  
پس چون حقيقت آن وجود مطلق است در خارج همیشه متحقق بود و امر كلي نباشد از جهت آنكه سلب  
شئى عن نفسه لازم مى آيد و اين نيز محال است از جهت آنكه هست هست است و امر ذهنى نيست  
كه محتاج به جزئيات باشد و افراد خود در موجوديت خویش پس همون وجود مطلق واجب باشد و آن  
وجود را صفت وجود ب قیوميت و بقا و قدم و عظمت و جلال و علم و قدرت و جميع صفات الهیه

ثابت اند و آن وجود چون و لا نهایت و غیر منحصر و غیر محدود است و این صفات از ان بجز  
 گاهی منفک نیستند و آن وجود را با اعتبار این صفات واجب الوجود و آله میگویند و آن وجود  
 یک است و غیره و موجودیت و محال است که باشد از آنکه حقیقت وی تعالی وجود است و غیره و  
 بالکل چیزی عدم نباشد پس غیر وی موجود نتواند بود و از آنکه حقیقت وجود را مثل و مخالف و مستند  
 و غیره درین سه قسم منحصر است پس غیر وی موجود نباشد و اصل همه موجودات همون است و همه کائنات  
 از وی صادر اند و او بذات خود همه موجودات متعین و تکلیف شده است و لباس مخلوقات ظاهر  
 آمده است و ذات او با همه صفات مقید شده خلق نماند است بے انقلاب حقیقت وی صفات  
 حقیقتیه وی و او بکمال خود است باطلاق خود و صفات حقیقتیه وی هم بکمال خود اند و باطلاق  
 خود و بان اطلاق حقیقت و اطلاق صفات خود را باین تقید جلوه نموده است پس ظاهر این  
 تقید و بلو ازمات این تقید است و باطن همان اطلاق و بلو ازمات آن اطلاق است مرتج  
 البحرین یلتقیان مینها بر رخ لایغیان بیان این معنی است پس آنچه تقید است راجع  
 بظواهر آمده و همه اطلاق راجع باطن پس او فی الحقیقت است عبدنا اما گاهی فی الحقیقت  
 نیست و چنانچه حقیقت و وصف حقیقتیه و الهیه وی متقلب نباشد از آنکه انقلاب حقیقت وی محال است  
 و آنکه صفات حقیقتیه وی از ان حقیقت نیز محال است پس الهیه ما باشد و چون عبد متوجه تمام  
 باصل خود و باطن خویش باز گردد و نظر ازین تقیدات بردارد و بر باطن گذارد و این شعور بالکلیه  
 خانی گردد تا ذات و صفات وی که مقید اند منبسط گردند بذات و صفات حق متحد باشند همچو انبساط  
 ذات و صفات حق در آن وقت این بنده کانه هو باشد و عبد الهی گردد و این است کمال آن  
 بنده اما گاهی فی الحقیقت ان نشود و از آنکه چون تقید آن بنده و صفات آن بنده بالکلیه انبساط  
 پذیرد او بالکلیه نماند کلام منبسط گردد و که متحد باشد با حق پس کمال بنده این است که در وی  
 حق جلوه گر باشد و آن بنده انبساط و اتحاد با حق پذیرد چنانچه گانه هو گردد و عبد الهی نشود  
 این است تحقیق محققان و عقیده گروه صوفیان و ذوق و وجدان عارفان اگر عارفی از شعور

خود با کلیه کم گردد و خود را همون بیند و هو هو گوید معذور است و آگاه نیست از حقیقت حال  
 خود و چون هشیار شود و از حقیقت حال خود خبردار گردد خود گوید کمال من نیست که من عبدالم  
 نما باشم چنانچه حضرت سلطان العارفين با يزيد بسطامی قدس سره الغیر می فرماید ان قلت  
 یوما سبحانی ما اعظم شأنی فانما الیوم کافر مجوسی و انا اقطع زناری و اقول  
 اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله چون سلطان العارفين  
 از حقیقت حال خود خبردار شد گفت اکنون مسلمان شدم حقیقت حال نیست که آن حقیقت  
 مطلق را باین تفیید در یاد بی اتحاد و تباین تا مسلمان حقیقی شود و کلمه طیبه را تمام در یاد و گرنه لا اله  
 الا الله حاصل باشد و محمد رسول الله حاصل نه و آن حقیقت مطلقه باین نمودن تقیدات  
 مطلق است و صفات حقیقه و اطلاقیه و سی همچنان مرجع همه تقیدات است و اواله همه و معبود  
 و سجد همه و اینها همه راجع و عابد و ساجد و ایند و از آن حقیقت نزول کلام است و ارسال سل  
 و آن حقیقت امر است و ناهی و این مقیدات ماسوره عابد و محمل تصرف و سی و منظر است ماسوره  
 در منظر هی اسم مادی در کلاست و در منظر هی اسم ماضی در کار مال آن تبرحم و مال این بقهر پس  
 منظر هی مرحوم آمد و منظر هی مقهور آن متغصم جنات است و این معذب بعذاب جهنم و این  
 مرحومیت و مقهوریت و این راحت و الم راجع بمقیدات آمد و راجع بان حقیقت نه از آنکه  
 آن حقیقت منفره است ازینها بمرتبه اطلاق خود و ظهور این راحت و آلام باعتبار این تقیدات  
 نه باعتبار آن اطلاق با آنکه امر و ماسوره همون است و بان اتحاد امر بامریت خود و ماسوره بامریت  
 خود است چنانچه حضرت شیخ محی الدین بن علی عربی در فتوحات مکیه میفرماید هو عین کل  
 شی فی ظهوره و ما هو عین الاشیا فی ذواتها بل هو هو و الاشیا و  
 اشیا و این است وجدان محققان و عقیده حضرت صوفیان رضوان الله تعالی علیهم اجمعین  
 ایشان را با اعتقاد علماء اهریج روی مخالفت نیست مگر در ربط حق بعالم علماء نظوا هر ربط  
 ایجاد حق بعالم می دهند به تباین حقیقتین و علماء باطن ربط ذات حق بعالم میدهند بی تباین

حقیقتین و اتحاد و بی انقسام و تجزئی و تبعیض پس نزدیک ایشان یک حقیقت آمد اما در ثبوت  
 مرتبه حق و مرتبه عالم و احکام مرتبه بر آن هر دو هیچ مخالفت نیست احکام واجب بر واجب مترتب  
 میدارند و احکام عالم بر عالم و احکام آن برین مترتب نگردد و احکام این بر آن مترتب نشود  
 این است صراط المستقیم - ابدنا الصراط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم غیر المغضوب  
 علیهم ولا الضالین آمین علما و علما هر بر بنا خود هیچ طور سه از اطوار یگانگی بر عالم روا  
 ندانند بلکه کفر پیدا کنند زیرا که نزد ایشان عالم را با حق هیچ وجه یگانگی نیست و صوفیان بر بنا سه  
 خود همه اطوار یگانگی بر عالم جایز دارند بل جزوی و رکنی از ایمان ششمانند از آنکه نزد ایشان حق ثابت  
 امانه جدا گانه و بیگانه از عالم و نه متحد و یگانه با او زیرا که نزد ایشان حیث الوجود یگانگی است و من حیث  
 ال مراتب یگانگی و ثبوت ایمان بدور کن است یگانگی و بیگانگی و آن یگانگی و بیگانگی بدو امر است  
 امر الحق و العبد و جمیع الامین المذکورین را ایمان تمام و کامل میدانند لان فی ثبوت  
 الحق و العبد بلاتباین و اتحاد و پس کسی که بوجدان و ذوقی قیاسی و تباین و اتحاد هر دو مرتبه را  
 برابر دارد و حقیقت وجود را با جمیع الیهیات حقیقیه و با جمیع قیودات خلقیه دریا بدو را کامل گناید و میگوید  
 کسی که باستیلا وجود و یا باستیلا سه حق مرتبه خلق را محسوس سازد او را مغلوب الحال گویند و نه  
 دارند و مرفوع القلم شمارند ان الله لا یوخذ العتاق بما صدق منه هم و کسی را که رویت  
 خلق حق را سائر آید او را محجوب گویند و کسی که بجز علم وحدت یا بتوجه محظوظ آن علم مرتبه خلق  
 را بر دارد او را لمحد و نزدیک گویند و کسی که علم و معرفت وحدت را چنانکه مذکور است بلدان و بدان  
 عقیده صحیحه دارد و مراقب بیان بود او را عالم ربانی خوانند و امید است که اولطفیل این علم و عقیده  
 و مراقبه بدرجه کمال رسد درین جهان یا در آن جهان و کسی که مراقب نبود و آن علم و عقیده  
 صحیحه دارد او هم چیز می ازین نصیب غالی نبود و ازین حظ عاری نباشد و هر که این علم و عقیده  
 صوفیه را یاد دارد و هر سکه این رساله را به تحقیق بلدان از زلت صوفیان خا مان و از زبلیت  
 زندیقان و از اتحاد و لمحدان و از اباحت اباحیان نجات یابد و بدرجه صدیقان رسد و الله اعلم

بالصواب صوفیان آن حقیقت را کحقیقت وجود است من حیث هو هم مرتبه بالیقین و ذات بحت  
 خوانند اما نه بآن معنی که مفهوم سلب یقین و بحیثیت آنجا ثابت باشد و نیز این مرتبه را مرتبه احدیت  
 و مرتبه غیب هویت و مرتبه لاهوت خوانند و بیسح اسمی که و رای وجود فایده دیگر دهد و اندازند چون  
 آن حقیقت را بعلم مطلق و علم اجمال که یافت خود است مر خود را ذات خود دریافت جمیع شیوانات  
 یعنی اسماء الهی و کونی بی امتیاز یکی از دیگر است ملاحظه نمایند و حدت گویند و حقیقت محمدی صلی الله  
 علیه و آله و اصحاب پس علم خوانند و تجلی اول و یقین اول و تنزل اول نامند و چون آن حقیقت را  
 بعلم مفصل که یافت خود است با صفات و اسماء الهی و کونی مفصلاً با امتیاز یکی از دیگر است ملاحظه نمایند  
 و احدیت و آئیت و حقیقت انسانی خوانند و دانش خود که درین مرتبه است مراکون را یقین علی و احیاء  
 نامته نامند و این همه و جدان و شهود و علم و شعور و مراد در سه طریق مخط است و این همه مراتب مذکور را  
 تقدیم بنه ازند و تقدیم و تاخیر یکی بر دیگر است تقدم و تاخیر تبتی و اندک مکانی در زمانی و چون آن حقیقت  
 متلبس شود بعالم نورانی آن را عالم ارواح و عالم ملکوت و عالم مثال خوانند و چون آن حقیقت متلبس  
 شود بعالم جسمانی آن را عالم اجسام و عالم شهادت و عالم ناسوت گویند و چون آن حقیقت متلبس شود  
 و مقید باشد بجمیع مراتب مذکور جسمانی و نورانی و احدیت و وسر انسانی گویند و چون آن حقیقت  
 بعد ازین تقدیم در انسان بنسب گردد و متنوع گردد و جمیع مراتب مذکور دروسی ظاهر آینه بانسب طنوخ و او را  
 کانه هوگر اند آن را انسان کامل گویند و آن انبساط و اتساع یکبالم را کمال مرتبه در صورت  
 محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم دارند و ختم نبوت هم برین وجه شمارند و از عبارات سابق معلوم  
 شد که کمال مقید بدو وجه گاه داشتن است و وجه اطلاق و وجه تقدیم که در دست اما چون آن حقیقت مطلقه  
 مقید شد بجز مقید شدن به تقدیم خود کرد و عادت گرفت و به تقدیم بقر و تقدیم سمع مستیسه و همه  
 اوصاف مقید به تقدیم عادت گرفتند و آن حقیقت مطلقه را و اوصاف آن حقیقت را سائر آمدند  
 و از آن حقیقت بیگانه و اگر گشتند جهت تقدیم بر آن غالب بد و احکام و لوازم تقدیم بر سوتولی شد  
 اکنون طریق رجوع مقید سومی مطلق این است که وجه اطلاق را بر وجه تقدیم غالب کند و همیشه

مراقب بوجه اطلاق باشد بیخ وجه ملاحظه بوجه تقید نکند و بهر طریق که وجه تقید فراموش نشود آن طریق لازم گیرد و فرض را در آن دو هر امریکه وجه تقید را غلبه دهد و در کثرت درونی اندازد آن امر را قاطع الطریق داند و بان ملتفت نشود و اگر آن امر از امور دنیوی است واجبست که آن را با کلیه ترک کنی و اگر از امور دینی است پس ببیند که اگر آن امر از مفروضات است یا از سنن رسالت ایمان و آثار آن ضروری است و اگر این مابینت آن را هم ترک کنی اگر چه آن امر از حیرات حسنت باشد حاصل الکلام هر کاریکه وجه اطلاق یا غلبه دهد فرض راه دومی آن کار است از آنکه فرض راه دومی آن است که وجه اطلاق را حاضر آرد از بیخاست که گفته اند خمس الدنيا والاخره و صفت عاشقان است مقید را نگاه داشتن بر وجه مطلق فرض آمده است و هرگز ملاحظه بوجه تقید نکند و اگر خواهد که هر دو وجه را نگاه دارد ممکن نیست که غلبه وجه اطلاق حاصل نماید از آنکه مقید بوجه تقید عادت گرفته است و تقید و لوازمات او لازم حال او آمده اند مانع وجه اطلاق آیند و سومی خود کشند ابتدا ممکن نیست که بنگاه داشتن دو وجه وجه اطلاق را غالب گرداند از غالب شدن وجه اطلاق ملتفت بوجه تقی شود و مراقب بان وجه باشد و آن وجه را حاصل کند در آن وقت ممکن است که وجه تقید بان طریق حاصل آید که وجه اطلاق را حاجب نباشد و مانع نیاید چون آن وجه مقید حاصل شد بدرجه کمال رسید و سومی الطرفین گشت انبیا صلوات الله علیهم که بخلق آمده بودند بوجه اطلاق آمده بودند ابراهیم را رسول الله با الهدی و وجه تقید هم همراه ایشان بود آیه کریمه و دین الحق لیظهره علی الدین کلمه ایشان را هر دو وجه داده بنی کردند بدعوت خلق فرستادند و گرنه بنی و رسول نتواند شد و بنی ما را صلی الله علیه و آله و سلم ظهور آن هر دو وجه بکمال مرتبه داده بودند از آن وجه آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم خاتم النبیین آمد -

فافهم هذا الطریق و قائل و توصل و اعمل علیه خاتمه

ردیف	مسئله	دلایل وجود مطلق
اول	حقیقت حق بتجلی است وجود است	آن وجود من حیث الحقیقت متعین نیست بل وجود مطلق است بآن معنی که وجود و جود است باعتبار حقیقت -
۲	وجود منزه و عاری است از هر قید	نه اوراقید خاص است و نه قید عام نه اوراقید اطلاق و نه قید تقيید -
۳	آن وجود منقلب نگرود	لان فیہ الاصاله النقیض بالنقیض والاتحاد بها و هما محال لان لان فیہ انقلاب الحقایق و این محال است -
۴	مطلق در خارج همیشه محقق بود امر کلی باشد	از جهت آنکه سلب شیء عن نفسه لازم می آید این نیز محال است که هستی وجود او ذهنی نیست که محتاج بجزئیات و افراد باشد در موجودیت خویش بخارج -
۵	آن وجود مطلق جود باشد	که صفت و جود قیومیت و بقا و قدم و عظمت و جلال علم و قدرت و جمیع صفات الهیه بآن وجود ثابت باشد
۶	آن وجود چون دلالت نمیدهد بر غیر محدود است	این صفات الهیه گاهی از آن وجود منقلب است که آن وجود باعتبار همین صفات واجب الوجود الهی است -

۷	آن وجود یکی است و دیگری بالکلی چیز عدم نباشد	از آنکه حقیقت وجود را مثل و مخالف و ضد نیست و غیر درین مرتسم مختصرت پس غیر وی موجود نباشد -
۸	اصل همه وجودات هست و همه کائنات از و صادر شده	یعنی آن وجودات خود همه موجودات متعین و متکلیف شده بلباس مخلوقات ظاهر آمده و ذات او با همه صفات مقید شده خلق ناکشتری انقلاب حقیقت و صفات حقیقیه خود -
۹	آن وجود ظاهر باین تقید است است و باطن بهمان طلاق خود	پس آنچه تقید است راجع بظاهر آمده و همه طلاق راجع بباطن مرج البحرین یلتقیان بینهما بزرخ لایسغیان درین معنی آن است عبد نما اما گاهی در حقیقت عبد نمی شود چرا که درین صورت انقلاب حقیقت لازم می آید و انقلاب حقیقت الهیه می و صفات حقیقیه می محاسبات
۱۰	آن حقیقت طلاق باین نمودن تقیدات مطلق است	صفات حقیقیه و اطلاقیه وی همچنان مرجع همه تقیدات است و او الکه و محبود همه و مسجود همه و همه تقید راجع و عابد و ساجد اویند -
۱۱	و از همان حقیقت نزول کلام و ارسال رسالت و بعثت آمروناهی	یعنی این مقیدات مامور اویند و محل تعریفی و مظاهر اسما و صفات دی که اعیان علییه الهیه اند -
۱۲	در مظهری اسم با وی در کلام است در مظهری اسم مضل در کار	یعنی مال آن ترجمه و مال این بقبر پس مرجع و مقهور مظهر است و منعم بنجات جنت و مغرب بغداد جهنم مظهر است و مرجعیت و مقهوریت و راحت و الم راجع بمقیدات آمده راجع آن حقیقت از آنکه آن حقیقت بمرتبه طلاق خود ازینها منزه است -
۱۳	و بان اتحاد امر با مرتبت خود مامور با مرتبت خود	چنانچه شیخ سحی الدین بن علی عربی در فتوحات کی بر فرماید جو عین کل شیئی فی ظهوره و ما هو عین الاشیاء فی ذواتها بل هو هو و الاشیاء اشیاء -

# رساله عوام حمسه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على رسوله محمد وآله واصحابه اجمعين  
طالب حق را بايد دانست که مراتب وجود با اصطلاح صوفيه رضوان الله تعالى عنهم اجمعين  
پنج عالم است لا موت و با موت و جبروت و ملكوت و ناسوت بيان مراتب ناسوت کرده اند  
تا بتدري را نميدن آسان گرداناسوت با اصطلاح ايشان مرتبه ملكوت که آنرا عالم شهادت  
نيز گویند و آن از عرش اعظم است تا مرکز خاک و اين مجموع عيسيه چه چیز است اول عرش جديد است  
که در شرح بخاری احمد خطيب قطلانی از بعضی سلف نقل میکنند که عرش عظيم از ياقوت شريف  
است بعدد سه ميان دو جانب پنجاه هزار ساله راه است و وسعت از طرف بالا پنجاه هزار ساله  
راه است و از طرف پائين نيز پنجاه هزار ساله راه است در فضائل اعمال حديث مرفوع است که عرش  
صديقا پايست فرشتگان از زمانه که پيدا شده اند تا رزقيامت سير کي پايه تمام توانند کرد و بعد از آن  
کرسي است که زمين بهشت است مجموعه درجات عظيمه بهشت هزار و شش صد و شانزده است بعد  
فلک حل که آسمان اول است و بعد فلک مشرقی بعد فلک مریخ بعد فلک شمس بعد فلک زهره  
بعد فلک عطارد بعد فلک قمر که آسمان هفتم است از بالا و آسمان اول است از طرف پائين و در  
شرح امام نووی و غيره چنین مقرر کرده اند که کرسي و آنچه در دست بعش مجيد خردل است در ميدان

وسیع و بخت آسمان نسبت به کبری همین حال بعد از فلک هفتم کره آتش است که آنجا شهباب میشود و بعد  
 کره هواست که در آنجا ابر و غیره میشود و بعد کره آب است که عبارت از دریای محیط است و در داخل  
 کره آب زمین مثل گردگان افتاده است و زیاد از نصف زمین غرق است و نصف کم او بیرون است  
 و آن نصف بیرون دو قسم است یک قسم محض و ایران است که نشان عمارت در او اصلا مطلقا هیچ  
 وجه نیست و یک قسم که او را معموره گویند و آن ربع مسکون است و در او دریاها و میدانها و کوهها و شهرها  
 واقع است و مسافت آن یکصد و بیست ساله است از آن نود ساله راه یا جوج و با جوج که از فرزند  
 یافث بن نوح است می باشند و دوازده ساله راه حبشه می باشد و هشت ساله راه رومیان می باشند  
 و سه ساله راه عرب می باشد و هفت ساله راه مردم منغ می باشند چنانچه این تفصیل امام احمد  
 خطیب قسطلانی در شرح بخاری از بعضی کتب نقل کرده اند و در زمین مخلوقات بسیار اند چنانکه  
 نسبت به ملائکه و شیاطین و جن آدم از هزار یک میشود این هم در شرح مذکور است که تمام زمین باین  
 وسعت نسبت با ما نهادن مقدار شش است چنانچه بزرگی گفته است **امیات** جهان در جنب  
 این نصف مینا چو خشتاشی بود بر روی دریا بی زمین خود را کزین خشتاش چندی پند سازد  
 بر بروت خود بخندد - بطریق اختصار تا سوت تمام شد اما ملکوت پس باید دانست که عالم ملکوت  
 منقسم بدو قسم است ملکوت اعلی و ملکوت اسفل و ملکوت اعلی ارواح را گویند و اسفل عالم مثال را  
 گویند و این عالم مثال بالای عرش است و وسعت او آنقدر است که تمام عرش و آنچه در او است  
 گویا حلقه انگشتری است در صحرا عظیم چنانچه شرح فیضی غیره فرموده اند و عالم مثال پنج است  
 در میان عالم اجسام که تا سوت است و در میان عالم ارواح که نجرده نوریه هستند و هر موجودی را  
 کائناتها گان صورتی درین عالم مناسب آن عالم است که فیض از ارواح گرفته با اجسام  
 میسراند و آنرا عالم خیال نیز نامند اما ملکوت اعلی ارواح است و آنرا عالم نیز می نامند و  
 آن عالم است که اشارت به جسی بدان راه نیابد و موجودات آن عالم بردو قسم است قسمی هستند  
 که بوجهی از وجود بعالم اجسام تعلق ندارند و ایشان را کربیان گویند - و ایشان نیز دو قسمند

قسمی از عالم مطلق خبر ندهند **حسامونی جلال الله** و جماله منند خلق و ایشانرا  
 همیشه خوانند و قسمی دیگر از ایشان حجاب بارگاه الوهیت اند و وسایط فیض ربوبیت و افکنند  
 اینها روح اعظم است که روح محمدی است صلی الله علیه و آله و سلم که فیض از حق سبحانه تعالی  
 گرفته بجمع ارواح میرساند نسبت روح اعظم بجمع ارواح میرسد چه ارواح و چه مثال و چه شهادت  
 چون نسبت نفس انسانست به بدن تا آنکه فیض از آنجا نرسد ممکن نیست که وجود آیا شهود چیزی در خارج  
 صورت بندد قسم دوم از قسم اول آنها بیالجمام تعلق دارند بتبذیر و تصرف که هر نوع انسانی  
 را بکرواح مجرده است که تمام تعلق و تصرف آن شخص موقوف بر اوست هر چه استعداد بدن نفس است  
 بمقتضای آنست موافق آن از روح فیض گرفته بدو میرساند بواسطه صورت مثالی آن شخص که  
 در عالم مثال است و چندین هزار ارواح ملک دیگر نیز ممد و معادن مر این ارواح مجرده را هستند که آنرا  
 نیز ملکوت اسفل گویند تا آنکه اهل کشف گویند تا سفت فرشته نباشند بگی از درخت بیرون نیاید بنیبر  
 صلی الله علیه و سلم فرمودند **ان لكل شیء ملکا و نیز فرموده نیز ملکل کل قرة**  
**ملکا** همچنین در احادیث دیگر ملک لجال و ملک لیرج و ملک لرعد و ملک البرق و ملک اسحاب  
 آمده است باجمله هر چه در عالم ناسوت میشود از کون و ف و اجتی الحکرت و **السکون**  
 اول فیض حق سبحانه تعالی اسما الهی را که ارباب عقیده هستند میرسد و از آنها بواسطه عیان تا بتبذیر روح  
 اعظم میرسد و از روح اعظم با روح انچه لابق استعداد اوست آن فیض اسما میرسد و هر روح بواسطه  
 صورت معانی در ناسوت خود متصرف میگردد لیکن بعضی شعور دارند چنانکه از افراد انسانی و حیوانی و بعضی  
 شعور ندارند چنانچه افراد نباتی و جمادی اگر چه تحقیق خاص همه را شعور و ادراک هست که اهل کشف میدانند  
 اما کشف کردن آن دستور نیست و آنچه مذکور شد تمام عالم ملکوت بود جبروت بالایی او عالم جبروت  
 است که صفات الهیت و آن عالم و احدیت است که مشتمل است بر جمیع اسمای الهی و کیانی  
 بطریق تفصیل هر یک بر سبب و هشت اسمای الهی و سبب و هشت اسمای کیانی مقرر شدت نموده اند  
 چنانکه تفصیل آنها در دایره و احدیت که در جام جهان نما مذکور است محققین فرموده اند و هر یک از آن

اسامی الهی را حقائق الهی گویند و اسامی کیانی را اعیان ثابت نامند و همیشه فیض اسامی الهی که  
 ارباب مقید اند با اسامی کونی که اعیان ثابت و مظهر هستند میرسد و از آنجا بواسطه روح اعظم  
 بخارج میرسد چنانکه گذشت و این مجموع را جبروت خوانند و بالاسی این مرتبه ذات الهی است  
 که با موت گویند و آن عالم وحدت است یعنی حق سبحانه تعالی بوحدهت خویش متصف بصف  
 احدیت است که استقامت جمیع اعتبارات و سلب جمیع صفات و نیز متصف بصف احدیت است  
 که اثبات جمیع اعتبارات و اتصاف جمیع صفات است و این مرتبه موجود حمله موجودات است  
 و این مرتبه را حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله و سلم نیز گویند بعد از آن همین سبب در نظر محمدی  
 صلی الله علیه و آله و سلم این کلمات سومی الوجوب الذاتی بظهور میوست چنانکه مرتبه جبروت  
 حقیقت انسانی را گویند از آنکه هر چه در دست از اسامی الهی و کیانی در افراد مکمل بظهور می انجامد  
 و در هر انسان با جمال است اگر استعداد او وفا کند بظهور آید سیر جمیع سالکان باعتبار  
 اکثر اهل کشف تا بجزوت منتهی میشود و بعضی محققین چنانکه حضرت شیخ محی الدین ابن علی العربی  
 و حضرت پیر این ضعیف عین العرفان برین است که سیر عارف محقق یا غوث یا فرد کامل که بر قدم  
 صحیح مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم باشد بوجه توحیت تا باها موت میرسد یعنی سیر او متصف با اول مرتبه میشود  
 اما دیگران بعد از رسیدن بجزوت مشاهده آخرتیه میشود آنکه متصف با آن نمیشود اینهمه مراتب را بعد که مذکور شد  
 و افضل تعبیر اول بود که شامل جمیع تعینات است و بالا آن مرتبه لا تعبیر است که لاموت گویند که علم صحیحی  
 و ولی بلکه کمال در سیده است و نخواهد رسید در دنیا و آخرت بخلاف مراتب سابقه الحمد لله علی  
 کل حال تمام شد رساله عوالم خمسہ من تصنیف حضرت قدوت العرفان زین العابدین شاه  
 فتح محمد محدث ابن حضرت شاه عیسی جند الله رضی الله عنهم فقط -



# دقیق

بسم الله الرحمن الرحيم

خلق بعد از ارتفاع کثرت عین حق است اگر لام جمال که عبارت از ظهور کثرت از میان برداری و نقطوعه تعین از سرغبارگیری بنگر که چه ماند **دقیق** تعین حجاب وجود است اگر تو از عین وجود حق دو چشمی احوال را که عبارت از حرف تاست دور کنی دانی که تعین عین وجود حق است **دقیق** ۲ وجود مطلق چون از اطلاق و عدم انحصار خود توجه بعالم ظهور کرد اول تعین که پیدا گشت نام او وحدت شد و او را حقیقت محمدی نیز گویند **دقیق** ۳ حقیقت تعین تو دانستی و مغایرة دور کردن میان تعین و عین حق هم فهم کرده اکنون تو در هر تعین و تجلی و در هر مرتبه تعیین فهم کن چنانچه سیاهی بی حروف است **حروف** گوی در دست بود اگر سیاهی دانی که بصورت حروف ظاهر شده است عین حق بود و آن وحدت را در شاخ ظاهر شد یکی را نام احدیت که ذات بان اعتبار از همه اعتبارات منزله و مجرد است و دوم را نام واحدیت که ذات بان اعتبار همه صفات الهی و اعتبارات کیانی متصف است **دقیق** ۴ صفات الهی دو قسم آمد یکی موقوف است بظهور مخلوق در خارج چنانچه خالق و رازق و دیگر محتاج نه چنانچه سمیع و بصیر و علیم و غیر آن از ایهات صفات پس آنچه محتاج نیستند بمال ذاتی و غنای مطلق تعلق دارند و این مرتبه را تقدم

بر اسمای دیگر است و آنچه محتاج هستند بکمال اسمائی و کمال جلا و استجلا تعلق دارند کما ان جلا  
 آنرا گویند که وجود باین تعینات ظاهر شد و کمال استجلا آنرا گویند که درین مراتب سجا نه  
 باین تعینات خود را مشاهده کند و واسطیت منتقسم بدو قسم است یکی صفات الهی و دیگر اعتبار  
 کیانی و تعین و احدیت هر دو شامل است و صفات الهی آنرا گویند که وصف وجودی  
 و فعلی صفت ذاتی ایشان باشد و اعتبارات کیانی آنرا گویند که صفت لازمی ایشان  
 انفعال و امکان باشد و **دقیقه ۸** لفظ الله و حق دو جا اطلاق کند یکی در مرتبه تعین  
 که عین وجود مطلق است بی ملاحظه مفهوم دوم در مرتبه الوهیت و آن عبارتست از ظهور جمیع  
 صفات الهی با جملاً و ظاهر وجود که در وجود و وصف خاص است اینرا گویند و رب آنجا  
 گویند که آن صفات الهی تفصیل یابند و **دقیقه ۹** و اعتبارات کیانی مقتضیات  
 اسمای الهی در مرتبه ربوبی اند آنرا اعیان ثابت گویند و ظاهر علم آنرا نیز گویند پس درین دو مرتبه  
 یعنی صفات الهی و اعتبارات کیانی یک حقیقتی جامع است و آن وجود مطلق است با صفاً  
 و تبعاً حقیقت انسانیت است که آدم عبارت از است تا انجام مراتب ظهور الهی بود اکنون مراتب  
 ظهور خلقی بیان خواهد شد و **دقیقه ۱۰** اول تعین باعتبار خلقت باعتبار ظهور نور محمد است  
 نام او روح اعظم و عقل اول و عقل کل است او بمنزله قند است و این جمیع عوالم مختلفه بمرتبه  
 قند صاف و کدر تا بمرتبه قطیعه و این را عالم ارواح نامند و فرشته که در صفاً ل عالم ارواح  
 او را روح القدس گویند و آخر از جبرئیل امین است و بالانسی این مرتبه ارواح هر چه مذکور شد  
 در عالم غیب شمرده اند و **دقیقه ۱۱** پس ازین عالم عالم مثال است و آن عبارت است  
 از صورتی که باطن لطیفه که قابل تجزئی و تبعیض نیستند که آنرا خیال متصل نامند پس هر حرکت  
 که درین عالم موجود است بواسطه است یعنی اول فیض فیاض مطلق بعالم ارواح میرسد  
 و از او بعالم مثال و از او بعالم حس و **دقیقه ۱۲** پس ازین عالم عالم شهادت است و آن  
 عبارتست از عرش رحمان تا مرکز خاک بدین تفصیل اول عرش پس کرسی و فلک حل

و فلک مشتری و فلک مریخ و فلک شمس و فلک زهره و فلک عطارد و فلک قمر کره ناره کره هوا  
 کره آب و کره خاک و موالیه ثلاثه معدن نبات حیوان و **حقیقت** این انسان کامل  
 این جمیع عوالم را شامل است و مقصود از ظهور این مراتب دست که وجود این مراتب  
 شده تا با انسان پیوسته در انسان بواسطه انسان در این مراتب خود را مشاهده میکرد که معراج  
 عبارت از دست سمیت کسوتی دیگر پوشیده جلوه دیگر کند و منظر دیگر نماید بهر اظهار دیگر  
 اگر خواهی که این مراتب در تحت توجه و سیر تو باشد بدین شغل عروج و نزول مبداء و مستغنی  
 نمائی و وجود مطلق تعین اول تعین ثانی عالم ارواح روح القدس جبرئیل امین عالم مثال  
 عرش کرسی فلک حل فلک مشتری فلک مریخ فلک شمس زهره فلک عطارد فلک قمر کره ناره کره هوا کره آب  
 کره خاک موالیه ثلاثه معدن نبات حیوان **حقیقت** این چنانچه وجود مطلق در اول مرتبه جمیع تعینات  
 شامل است انسان در آخر مرتبه جمیع را حاصل چون وجود تنزل کند اول خود را بلباس تعین اول  
 و ثانی بیاراید پس لباس عالم غیب بیاراید تا لباس انسان خود را بیاراید چنانچه تخم لباس شایخ و شکوفه  
 و برگ بن خود را بیاراید تا بحدیکه باز بخت آید و چون این تخم باصل خود رجوع کند می بیند که چندین  
 لباس هم گرفته ام فهم من فهم **حقیقت** معرفت سه نوع است معرفت افعالی معرفت  
 صفاتی و معرفت ذاتی معرفت افعالی عبارت از آن است که بر فعلی که در کائنات موجود است خواه از  
 انسان خواه از غیر انسان بیند فعل حق سبحانه و داند معرفت صفاتی اشارت بآنست که صفت  
 که در خود یا غیر خود یا بد صفت حق سبحانه و داند اگر کسی گوید و سالک شود گویند بهر بصفت کلمه تصور کند  
 و خود را بصفت سیع و اگر چیزی بیند آنرا صفت ظاهر داند و خود را بصیر و اگر و هم و خطره در دل  
 گذرد آنرا باطن تصور کند و خود را باری و اگر چیزی نمی رسد به خود را معطی داند و او را قابض تصور  
 کند و اگر در دست خود کتابی یا چیزی دیگر گیرد و بکشاید باسط و قابض تصور کند و اگر خواهد که از می  
 چیزی منع کند خود را مانع تصور کند و او را ممنوع و اگر خواهد بود و چون پا بردارد اسم رافع تصور کند و چون  
 اسم خافض تصور کند و چون بخورد خود را از اذق و شکم را مزروق تصور کند و چون گرسنگی بخشد

خود را بجای تصور کند و چون بخشد و اندک تا این زمان با اسم ظاهر حق سبحانه خود را مشاهده میکرد  
 اکنون میخواهد که با اسم باطن خود را مشاهده کند الی بالا نهایتا اگر چه این اسم را گفتنی نیست  
 اما از صاحب بصیرت منع کردنی هم نه و چون بنویسد تصور کند که خالق از کتم عدم صحنه کاغذ  
 حروف در وجود می آورد و همان سیاهی باین لباس مختلف پیدا آید و آنچه در ای این باشد  
 تجلی ذاتی برقی گویند و آن کم باشد و اگر باشد نادیده باشد و **دقیق** در انسان گویند  
 روح در صفات حق سبحانه گویند اسم حق در انسان گویند گوش آنها گویند سمیع در انسان  
 گویند چشم آنها گویند بصیر در انسان گویند زبان آنها گویند کلیم در انسان گویند دماغ آنها گویند  
 قدیر در انسان گویند عقل آنها گویند علیم در انسان گویند دل آنها گویند مرید پس انسان  
 ما خود را بدین تعینات آنجا نشانی او از ان مراتب ظهور با انسان رسد اگر در حقیقت بگری خود بخود  
 رسد بلکه فی نی خود بخود می باز و می نگرند **بیت** یار ما هر ساعتی آید ما زار در گریه تا بوجس  
 جمالش را خریدار در گریه کسوتی دیگر بپوشد جلوه دیگر کند و منظم دیگر نماید بهر اظهار در گریه ظهور  
 کمالات تجلی سبحانه و شهید تعینات پیغمبر صلی الله تعالی علیه و آله وسلم محقق و مقر باد  
 الحمد لله والصلح علی رسول الله و آله و اصحابه اجمعین فقط

تکلیف





۱۹۷۶ء ۱۱ م

آخری درج شدہ نارینج پر یہ کتاب مستعار  
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی  
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

۱۲

۱۱۶۶۰

۲۱

۲۹۷۶

### مجموعہ رسائل عقائد و تصوف

مفتی محمد رفیع الرحمن صاحب  
مدرسہ اسلامیہ دارالافتاء  
کراچی

۱۔ توحید و نبوت  
۲۔ عقائد و تصوف  
۳۔ احکام و معاملات  
۴۔ فقہ اسلامی  
۵۔ تاریخ اسلام  
۶۔ سیرت انبیاء  
۷۔ حدیث و احادیث  
۸۔ کتب معتبرہ  
۹۔ رسائل و مقالات  
۱۰۔ فتاویٰ و مسائل  
۱۱۔ خطبہ و کلمات  
۱۲۔ تراجم و تفسیر  
۱۳۔ کتب نادرہ  
۱۴۔ کتب نایاب  
۱۵۔ کتب ندرت  
۱۶۔ کتب نفیسہ  
۱۷۔ کتب قیمتی  
۱۸۔ کتب گرانبوا  
۱۹۔ کتب گرانمایہ  
۲۰۔ کتب گرانمایہ







